

# حکایت یک شیرزن کرد

تصویرگر: سلمان رئیس عبداللهی

یک جهانگرد روسی به نام «بارون درید» که در زمان فتحعلی شاه قاجار به ایران مسافرت کرده است، در لابه‌لای دیده‌هایش، داستان جالبی را تعریف می‌کند که خواندنی است. او می‌نویسد:

وقتی که برای دیدن کرمانشاه رفته بودم، گروهی از طایفه‌ی «کلهر» را دیدم که یک زن سرپرست آنها بود؛ چون رئیس آنها پسر خردسالی بود که هنوز بزرگ نشده بود. درباره‌ی این شیر زن قصه‌ای برایم نقل کردند که چنین است: زمانی که او دختر کوچکی بود و هنوز شوهر نکرده بود، عادت داشت لباس مردانه بپوشد، روی زین اسب بنشیند و نیزه به دست به صحرا بتازد.

پیرمردی برایم تعریف کرد که روزی از منطقه‌ی خلوتی می‌گذشته و ناگهان سوار مسلحی بر او حمله‌ور می‌شود و او مجبور می‌شود از خود دفاع کند. مرد که مجروح شده بود، با نزدیک شدن غروب به چادر ایلپاتی‌ها پناه می‌برد. کدخدا زخم‌های او را می‌شوید و ضمن آن تعریف می‌کند که مرد بیگانه‌ای دختر او را مجروح کرده است. مرد حیرت می‌کند و صبح روز بعد، درخواست می‌کند به دیدن دخترش برود. پدر دختر می‌پذیرد. آن دو با این ملاقات همدیگر را می‌شناسند، اما چون هر دو شجاعانه جنگیده و زخم برداشته بودند، دوستانه از هم جدا می‌شوند. کدخدا نیز به فکر انتقام نمی‌افتد؛ چون طبق اعتقادات آنها، مرد مهمان نمک میزبان را چشیده و در زیر سایه چادرش استراحت کرده بود، بنابراین حق داشت از حمایت او برخوردار باشد.

